

## متن پرسش

با سلام . من وقتی میخواهم جوارح را از اشتغال به دنیا تا حد ممکن و نه افراطی باز بدارم تا بلکه از سرکردگی و هر گونه فلاکت و هلاکت که فکرش را کنید به آغوش خداوند پناه ببرم مسائل زیادی پیش میآید از جمله: همه میگویند چقدر ساکت و غیر عادی هستی! پدر و مادرم دیگر از من راضی نیستند خصوصا مادر چون نمیخواهم زیاد بخورم . به صحبت های رهبری هم که نمیتوانم گوش کنم چون خانواده شدیداً تعصب دارند که ایشان به حق نیستند. من مجبور میشوم به میهمانی هایی بروم که نمیخواهم. به کلاس های معرفتی نمیتوانم بروم چون آن ها ناراحت میشوند. نشست های دانشجویی ( مثلا وابسته به جنبش عدالتخواه) هم که به نوعی وابسته به دولت باشد از نظر آنان "مخ زنی" است. در کنار همه ی این مسائل و مسائل دیگر که راه هر گونه رشد را بر من میندازد عمق فاجعه این جاست که من آنقدر سستم که هر آنچه در ماه مبارک رمضان بدست آوردم با یک روز آمدن به دانشگاه و مخلوط شدن با مردم از دست میدهم و با یک روز غفلت از یاد حق برای مثلا انتخاب واحد چنان هدفم را فراموش میکنم که اصلاً نمیدانم برای چه زنده ام و نمازی که بعضاً با آن عشق هم میکردم جز در حالت سرکردگی و پوچی نمیخوانم. در اوج این اوضاع نامطلوب مشکل این جاست که دعا کردن هم فایده ندارد چرا که صدای مردم عادی اصلاً شنیده نمیشود که خدا خدا کنند . تا به حال مطالب زیادی از سی دی های شما را هم گوش کرده ام و همینطور اساتید عزیز دیگری که در این زمینه کار کردند. ببخشید صحبت طولانی شد (۱) میخواهم بدانم در این شرایط وخیم باید چه خاکی به سرم بریزم؟ (با عرض معذرت) (۲) و این که نشستن سر سفره ای که زن و مرد با هم حضور دارند چه حکمی دارد؟ وقتی حجاب حفظ نمیشود؟ وقتی سر سفره نامحرمان میخندند؟ (۳) اگر به رهبری توهین شود ما باید چه کار کنیم؟ (۴) آیا تذکر زبانی و امر به معروف و نهی از منکر زبانی جایز و مطلوب است یا این که ما خودمان را بسازیم دور و بری ها یمان ساخته میشوند؟ (۵) آیا پیشنهاد میکنید که بحث های "زن" یا "معاد" را برای والدین بگذاریم گوش دهند؟ یا این که اوضاع از اینی که هست وخیم تر میشود؟ (چون ما هر کاری که میکنیم میگویند آدم های خودشون ( منظور دولتی ها) این کارها را توی گوش شما کردند و بچه های مردم را از بین بردند) (۶) در بحث معاد گفتن آب در خواب نشان علم و آب گلاود نشان ریا در آن است. من خواب میدیدم که در آب غرق شده بودم و آب آنقدر "زیاد" بود همچون مردابی بود که داشتم در آن تقریباً خفه میشدم و شاید به سختی نفس میکشیدم. ازین جهت ترسیدم. به نظرتان چه کار کنم؟ بی نهایت از این که سوالم را جواب میدید ممنونم. التماس دعای خاص.

باسمه تعالی علیکم السلام ای عزیز! داستان زندگی با آشنایانی که غریبه‌اند، داستان دوستان خدا است که باید در عین طعنه‌هایی که می‌شنوند دلسوزانه آن‌ها را نصیحت کنند، بدون آن‌که با آن‌ها کله بگیرند و بدون آن‌که از دست آن‌ها عصبانی شوند و به آن‌ها خشم کنند؛ تذکرشان دهند. می‌گویی با حضور در دانشگاه و مخلوط شدن با مردم احساس حضورتان از محضر حق به حجاب رفته و قیل و قال مردم بر قلب و فکر شما غلبه کرد، راه چاره آن است که انسان بتواند قدرت جمع پیدا کند تا در عینی که در کثرات قرار دارد از وحدت غافل نباشد و این با تجلی هرچه بیشتر نور توحید محقق می‌شود و نور توحید با رعایت دستورات شرعی شدت می‌یابد و خداوند دوست دارد بنده‌اش با او درد و دل کند و او از سر رحمت بر ما می‌نگرد و کاری به گناهکاری ما ندارد. وظیفه‌ی ما صبر بر بندگی است و دائماً منتظر گشایش‌هایی از طرف خداوند باشیم. اگر سر سفره نامحرمان رعایت حجاب را نمی‌کنند باید به آن‌ها تذکر داد و دوستانه بگوییم این کارها حرام است، درست است که می‌گویند طرف ساده است ولی اگر از سر دلسوزی و به صورت منطقی تذکر دهیم خداوند گشایشی که به کار ما می‌آید را فراهم می‌کند و نهایتاً اگر خیلی بی‌پروا باشند بر سر آن سفره حاضر نشوید ولی نه از سر خشم و قهر، بگویید ببخشید من این‌طوری راحت‌ترم. در هر حال؛ در حدی که شرایط ظرفیت دارد باید امر به معروف کرد، آری اگر خود را بسازیم امر به معروف ما تأثیر بیشتر دارد. باید آمادگی والدین خود را در نظر بگیرید، اگر آماده هستند مباحث را به آن‌ها پیشنهاد کنید. در مورد خواب؛ غرق در موضوعات علمی و معنوی هستید که هنوز به طور جامع نتوانسته‌اید جایگاه هر علمی را درست تعیین کنید، بدون عجله و احساسات جلو بروید انشاء الله مشکلات بر طرف می‌شود و در دروس دانشگاهی نیز دقت لازم را به خرج دهید. موفق باشید